

## نظر شهید مطهری درباره انتقاد علی علیه السلام از فلافت چیست؟

### پاسخ:

شهید مطهری می گوید: «انتقاد علی علیه السلام از خلفاء غیرقابل انکار است، و طرز انتقاد آن حضرت آموزنده است، انتقادات علی علیه السلام از خلفاء احساساتی و متعصبانه نیست.

ابن ابی الحدید از یکی از معاصرین مورد اعتماد خودش معروف به ابن عالیه نقل می کند که گفته:

در محضر اسماعیل بن علی حنبلی، امام حنابله بودم که مسافری از کوفه به بغداد مراجعت کرده بود، اسماعیل از مسافرتش و از آنچه در کوفه دیده بود از او پرسید.

او در ضمن نقل وقایع، با تأسف زیاد جریان انتقادهای شدید شیعه را در روز غدیر از خلفاء اظهار می کرد، فقیه حنبلی گفت: تقصیر آن مردم چیست؟ این در را خود علی علیه السلام باز کرد، آن مرد گفت: پس تکلیف ما در این میان چیست؟ آیا این انتقادهای راصحیح و درست بدانیم، یا نادرست؟ اگر صحیح بدانیم یک طرف را باید رها کنیم، و اگر نادرست بدانیم طرف دیگر را؟

اسماعیل با شنیدن این پرسش از جا حرکت کرد و مجلس را به هم زد، همین قدر گفت: این پرسشی است که خود من هم تا کنون پاسخی برای آن پیدا نکرده ام.

البته شهید مطهری عبارت ابن ابی الحدید را خیلی محترمانه ترجمه کرده، بد نیست عین کلمات وی را مرور کنیم:

قال له: يا سيدي لو شاهدت يوم الزيارة يوم الغدير، وما يجري عند قبر علي بن أبي طالب من الفضائح والأقوال الشنيعة وسب الصحابة جهاراً بأصوات مرتفعة، من غير مراقبة ولا خيفة! فقال إسماعيل: أي ذنب لهم! والله ما جرأهم علي ذلك، ولا فتح لهم هذا الباب إلا صاحب ذلك القبر! فقال ذلك الشخص: ومن صاحب القبر؟ قال: علي بن أبي طالب! قال: ياسيدي، هو الذي سنّ لهم ذلك؟ وعلمهم إياه؟ وطرقهم إليه؟ قال: نعم والله. قال: يا سيدي فإن كان محققاً فمالنا أن نتولّي فلاناً وفلاناً! وإن كان مبطلاً فمالنا نتولّاه! ينبغي أن نبرأ إماماً منه، أو منهما.

قال ابن عالية: فقام إسماعيل مسرعاً، فلبس نعليه، وقال: لعن الله إسماعيل الفاعل، إن كان يعرف جواب هذه المسألة، ودخل دار حرمه، وقمنا نحن وانصرفنا.

شرح نهج البلاغة ابن أبي الحدید ج 9 ص 307.

آنگاه شهید مطهری می نویسد:

انتقاد از ابوبکر به صورت خاص در خطبه ششقیه آمده است و در دو جمله خلاصه شده است:

اول: اینکه او به خوبی می دانست من از اوشایسته ترم و خلافت جامه ای است که تنها بر اندام من راست می آید، او با اینکه این را به خوبی می دانست چرا دست به چنین اقدامی زد، من در دوره خلافت، مانند کسی بودم که خار در چشم یا استخوان در گلویش بماند:

أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة وأنه يعلم أنّ محليّ منها محلّ القطب من الرحي.

به خدا قسم ، پسر ابو قحافه پيراهن خلافت رابه تن كرد در حالي كه خود مي دانست محور اين آسيا منم.

دوم : اينكه چرا خليفه پس از خود را تعيين كرد ، خصوصاً اينكه او در زمان خلافت خود يك نوبت از مردم خواست كه قرار بيعت را اقاله كنند و او را از نظر تعهدي كه از اين جهت بر عهده اش آمده آزاد گذارند ، كسي كه در شايستگي خود براي اين كار ترديد مي كند و از مردم تقاضا مي نمايد استعفايش را بپذيرند ، چگونه است كه خليفه پس از خود را تعيين مي كند.

واعجبا بينا هو يستقيها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته . . .

پس از بيان جمله بالا علي عليه السلام شديدترين تعبيراتش را در باره دو خليفه كه ضمناً نشان دهنده ريشه پيوند آنها با يكديگر است ، بكار مي برد ، مي گويد : «لشدّ ما تشطّراً ضرعيها» . با هم به قوت و شدت ، پستان خلافت را دوشيدند . انتقاد نهج البلاغه از عمر به شكل ديگر است ، علاوه بر انتقاد مشترك كه از او و ابوبكر با جمله «لشدّ ما تشطّراً ضرعيها» شده است ، يك سلسله انتقادات با توجه به خصوصيات روعي و اخلاقي او انجام گرفته است علي عليه السلام دو خصوصيت اخلاقي عمر را انتقاد کرده است :

اول : خشونت و غلظت او ، عمر در اين جهت درست در جهت عكس ابوبكر بود عمر اخلاقاً مردی خشن و درشتخو و پر هيبت و ترسناك بوده است.

ابن أبي الحديد مي گويد : اكابر صحابه از ملاقات با عمر پرهيز داشتند ابن عباس عقیده خود را در باره مسأله «عول» بعد از وفات عمر ابراز داشت ، به او گفتند : چرا قبلاً نمي گفتي؟ گفت : از عمر مي ترسيدم.

«درّه عمر» يعني تازيانه او مثل بود تا آنجاكه بعد گفتند : «درّه عمر أهيب من سيف حجاج» يعني تازيانه عمر از

شمشير حجاج مهيب تر بود ، عمر با زنان خشونت بيشتري داشت ، زنان از او مي ترسيدند.

ديگر از خصوصيات روعي عمر كه در كلمات علي عليه السلام مورد انتقاد واقع شده ، شتابزدگي در رأي و عدول از آن و بالنتيجه تناقضگويي او بود ، مكرر رأي صادر مي كرد و بعد به اشتباه خود پي مي برد و اعتراف مي كرد.

امير المؤمنين عليه السلام عمر را به همين دو خصوصيت كه تاريخ سخت آن را تأييد مي كند مورد انتقاد قرار مي دهد يعني خشونت زياد او به حدي كه همراهان او از گفتن حقايق بيم داشتند و ديگر شتابزدگي و اشتباهات مكرر و سپس معذرت خواهي از اشتباه.

در باره قسمت اول مي فرمايد

فصيرها في حوزة خشاء يغلظ كلمها ويخشن مسها . . . فصاحبها كراكب الصعبة إن اشق لها حرم ، وإن اسلس لها تقحّم .

يعني ابوبكر زمام خلافت را در اختيار طبيعتي خشن قرار داد كه آسيب رساندننايش شديد ، و تماس با او دشوار بود . . . آنكه مي خواست با او همكاري كند مانند كسي بود كه شتري چموش و سر مست را سوار باشد ، اگر مهارش را محكم بكشد بيني اش را پاره مي كند و اگر سست كند به پرتگاه سقوط مي نمايد.

و در باره شتابزدگي و كثرت اشتباه و سپس عذر خواهي او مي فرمايد :

ويكثر العثار فيها والاعتذار منها

## لغزشهایش و سپس پژوهشخواهیش از آن لغزشها فراوان بود.

سپس شهید مطهری در باره جمله هایی که ضمن خطبه 226 آمده ، مبنی بر ستایش حضرت از شخصی تحت عنوان «فلان» که بعضی از شرح نهج البلاغه گفته اند مقصود عمر بن الخطاب است که به جد ، یا به تقیه صادر شده است ، بحث کرده و در پایان فرموده:

جمله های بالا ، نه سخن علی است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است ، و سید رضی که این جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است

### سیری در نهج البلاغه 156 تا 164 .

و نیز در مقدمه کتاب امامت و رهبری می نویسد : علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد و آن را با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد ، خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعاست.

شخصاً هیچ پستی را از هیچیک از خلفا نمی پذیرد ، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه امارت الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را ، زیرا قبول یکی از این پست ها به معنای صرف نظر کردن او از حق مسلم خویش است .

### امامت و رهبری 20 و 21 .

ثالثاً : چگونه می شود علی علیه السلام کار آنان را بستاید و حال آنکه در هر خطبه ای ایراد می نمود بحث حقانیت و مظلومیت خویش را مطرح می کرد و می گفت اگر نیرو داشتیم در جنگ و مبارزه با ابوبکر و عمر درنگ نمی کردم :

قال امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب الأشعث بن قیس حین قال : فما یمنعک یابن ابي طالب حین بویع أخوتیم بن مرة ، وأخو بني عدي بن كعب ، وأخو بني امیة بعدهما أن تقاتل وتضرب بسيفك ؟ وأنت لم تخطبنا خطبة منذ كنت قدمت العراق إلا وقد قلت فيها قبل أن تنزل عن منبرك : واللّه إنی لأولي الناس بالناس وما زلت مظلوما منذ قبض اللّه محمداً ( صلي اللّه عليه وآله ) .

قال علیه السلام : . . . فلم أذع أحداً من أهل بدر وأهل السابقة من المهاجرين والأنصار إلا ناشدتهم اللّه في حقّي ودعوتهم إلي نصرتي فلم يستجب لي من جميع الناس إلا أربعة رهط : سلمان وأبو ذر والمقداد والزبير ، ولم يكن معي أحد من أهل بيتي أصول به ولا أقوي به ، أما حمزة فقتل يوم احد ، وأما جعفر فقتل يوم مؤتة ، وبقیت بين جلفین جافیین ذلّیلین حقیرین عاجزین ، العباس وعقیل ، وكانا قریبیین العهد بكفر .

فأكرهوني وقهروني فقلت كما قال هارون لأخيه : ( یابن ام إن القوم استضعفوني وكادوا یقتلونني ) فلي بهارون اسوة حسنة

ولي بعهد رسول اللّه ( صلي اللّه عليه وآله ) حجة قوية

کتاب سلیم بن قیس 216 : الحدیث 12 بتحقیق الأنصاری ، الاحتجاج للطبرسی : 1/449 الرقم 104 ، ارشاد القلوب : 3394 ، بحار الانوار ج 29 ص 419 و 468 ، مستدرک الوسائل 76/11 : .

و در جای دیگر می فرماید : اگر چهل نیروی رزمنده در اختیار داشتیم برای گرفتن حق خویش قیام می کردم:

أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ، إنی لو وجدت يوم بویع أخوتیم - الذي عیرتني بدخولي في بیعته - أربعین رجلاً کلهم

علي مثل بصيرة الأربعة الذين قد وجدت ، لما كفت يدي ولناهضت القوم ، ولكن لم أجد خامسا فأمسكت

كتاب سليم بن قيس 218 : ، بحار الأنوار ج 29 ص 470 ومستدرک الوسائل : 11/76 .

و در جای دیگر می فرماید : اگر به اندازه تعداد لشکر طالوت و بدر نیرو داشتیم ، شمشیر می کشیدم و ولایت را به مسیر اصلی خود بر می گرداندم :

أما والله لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعداؤكم لضربتكم بالسيف حتي تؤولوا إلي الحق وتنبؤوا للصدق ،

فكان أرتق للفتق وأخذ بالرفق

الكافي : ج 8 ص 32 ، بحار الأنوار ج 28 ص 241 و مجمع البحرين : ج 3 ص 132 .

کوتاه سخن اینکه ، با توجه به سوگندی که علی علیه السلام یاد می کند :

أما والله لو وجدت أعوانا لقاتلتهم

مسألتان فی النص علی علیه السلام ج 2 ص 27 از شیخ مفید والاقتصاد ص 209 از شیخ طوسی .

نمی شود باور کرد که حضرت کار آنان را ستوده و یا به اختیار خود با آنان بیعت نموده و همکاری کرده است.

رابعاً : در قضیه شورای شش نفره ، سه بار به حضرت پیشنهاد قبول خلافت به شرط عمل به سیره شیخین مطرح می شود ولی حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام می دارد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست :

و خلا ( عبد الرحمن بن عوف ) ( بعلي بن أبي طالب ، فقال : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الأمر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر .

فقال : أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت .

فخلا بعثمان فقال له : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الأمر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر . فقال : لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر .

ثم خلا بعلي ، فقال له مثل مقالته الأولي ، فأجابه مثل الجواب الأول ، ثم خلا بعثمان ، فقال له مثل المقالة الأولي ، فأجابه مثل ما كان أجابه ، ثم خلا بعلي فقال له مثل المقالة الأولي ، فقال : إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلي إجيري أحد .

أنت مجتهد أن تزوي هذا الأمر عني . فخلا بعثمان فأعاد عليه القول ، فأجابه بذلك الجواب ، وصفق علي يده

تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 162 . ورجوع شود به : شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 1 ص 188 ، ج 9 ص 53 ، ج 10 ص 245 زج 12 ص 263 ، الفصول فی الأصول از حصّاص ، ج 4 ص 55 ، أسد الغابة ج 4 ص 32 ، السقيفة وفدك از جوهری ص 86 ، تاریخ المدینة از ابن شبة النمیری ج 3 ص 930 ، تاریخ الطبری ج 3 ص 297 ، تاریخ ابن خلدون ، ابن خلدون ج 2 ص 126 والشافي فی الامامة ج 4 ص 209 .

و نکته جالب اینجاست که حضرت به عبد الرحمان می گوید : تو با طرح این پیشنهاد ، تلاش می کنی که مرا از خلافت محروم سازی؛ چون بخوبی می دانی که سیره شیخین مورد تأیید من نیست

أنت مجتهد أن تزوي هذا الأمر عني

و عاص بن وائل گوید : به عبد الرحمان گفتم : چگونه با وجود شخصیتی مانند علی با عثمان بیعت کردید؟  
پاسخ می دهد : گناه من چیست که سه مرتبه به علی پیشنهاد کردم که خلافت را به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر  
و سیره ابوبکر و عمر بپذیرد ولی قبول نکرد . ولی عثمان زیر بار این پیشنهاد رفت :

عن عاصم عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم عليا رضي الله عنه قال ما ذنبي قد بدأت  
بعلي فقلت أبايعك علي كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها  
علي عثمان رضي الله عنه فقبلها .

مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 75 ، فتح الباري ج 13 ص 170 .

و خامساً : حضرت در خطبه ای که مرحوم کلینی نقل نموده با صراحت عملکرد خلفای سابق را مورد انتقاد شدید قرار داده  
و فرموده:

زامداران قبل از من با پیامبر به مخالفت برخاستند و پیمان حضرت را شکستند و سنت او را تغییر دادند بطوری که اگر  
بخواهم آنها را اصلاح کنم و مردم را دوباره به همان سنت سابق پیامبر برگردانم ، تمام یاران من از دور من پراکنده می  
شوند جز اندکی از شیعیان من که آگاهی آنان به امامت من ، از کتاب خدا و سنت رسول گرامی سرچشمه گرفته است . سپس  
حضرت موارد متعددی از قانون شکنی های زامداران قبلی را می شمارد ، مانند : تغییر مقام ابراهیم توسط عمر و  
برگرداندن آن به همان حالت زمان جاهلیت و غصب فدک و: . . .

عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متعمدين لخلافه ، ناقضين لعهد ، مغيّرين لسنته ،  
ولو حملت الناس علي تركها وحولتها إلي مواضعها وإلي ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتفرّق عني  
جندي ، حتي أبقني وحدي أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي وفرض إمامتي من كتاب الله عزّ وجلّ وسنة رسول الله صلى  
الله عليه وآله وسلم ، رأيتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلي الموضع الذي وضعه فيه رسول الله ، ورددت فدك  
إلي ورثة فاطمة عليها السلام ورددت صاع رسول صلى الله عليه وآله وسلم كما كان ، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله صلى  
الله عليه وآله وسلم ...

کافی ج 8 ص 59 ، وسائل الشیعة ( آل البيت ) ج 1 ص 457 و ج 8 ص 46 ، الاحتجاج ، ج 1 ص 392 ، بحار الأنوار ج 93 ص 203 ،  
تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 156 .

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)